

## فصل ششم: ادبیات حماسی

درس سیزدهم  
خوانِ هشتم

کارگاه متن پژوهی

شعر خوانی  
ای میهن!

درس دوازدهم  
گذر سیاوش از آتش

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت  
به جوانمردی کوش

## درس دوازدهم

### نمایه درس

#### عنوان: گذر سیاوش از آتش

#### قالب شعر: مثنوی

درون مایه: دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی، بیان فرهنگ  
و اندیشه ایرانی، بیان آیین ملی گذر از آتش

#### قلمرو فکری

- ۱- درک متن و عبارتها
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

#### قلمرو ادبی

- ۱- استفهام انکاری
- ۲- بررسی آرایه‌های ادبی کنایه و مجاز
- ۳- بیان ویژگی‌های حماسه در متن درس

#### قلمرو زبانی

- ۱- رابطه معنایی واژه‌ها
- ۲- شیوه بلاغی
- ۳- جهش ضمیر
- ۴- وابسته‌های وابسته

## هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌ای از داستان‌های حماسی دورهٔ پهلوانی شاهنامهٔ فردوسی (علم)
- ۲ آشنایی با برخی از کارکردهای اجتماعی متن درس و تداوم آن در جامعه با بهره‌گیری از مضامین «گیاه خون سیاوشان» و «سوغ سیاوش» (باور)
- ۳ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجستهٔ متن (تفکر)
- ۴ توجه به موقعیت سیاوش در آیین‌های ایرانی و برجسته کردن شخصیت سیاوش به‌عنوان تجلّی فرهنگ ایرانی (تفکر)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت برخی از محورهای اخلاقی مهم مانند نجابت در زندگی (اخلاق)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزهٔ قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

## روش‌های یاددهی و یادگیری

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده، ایفای نقش و ...

## رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامهٔ فردوسی، نوار صوتی خوانش متن درس، تهیهٔ عکس‌های مربوط به زمینه‌های قهرمانی و ملی حماسه به‌کمک دانش‌آموزان مانند تصویر چهرهٔ سیاوش و گذر او از آتش، نمایش فیلم‌ها و پویانمایی‌های مرتبط با آیین ملی ایرانیان دربارهٔ آتش، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

## منابع تکمیلی

- ۱ از اسطوره تا تاریخ. مهرداد، بهار. (۱۳۷۷). تهران: چشمه.
- ۲ از چالش سعدی تا ساختار زبانی بیانی شاهنامه، نصرالله امامی. (۱۳۷۲). پژوهشنامهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید بهشتی. بهار و تابستان، شمارهٔ ۱۲ و ۱۳.
- ۳ از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه. قدمعلی سرامی). (۱۳۸۳). چاپ چهارم. تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۴ اسطوره‌های ایرانی. وستا سرخوش کرتیس. (۱۳۷۳). ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۵ بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. بهمن سرکاراتی. (۱۳۵۷). شاهنامه‌شناسی. انتشارات بنیاد

شاهنامه‌شناسی.

- ۶ پژوهشی در اساطیر ایران. مهرداد بهار. (۱۳۷۸). تهران: آگه.
- ۷ تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی. سجاد آیدنلو. (۱۳۸۳). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. تبریز.
- ۸ جایگاه سیاوش در اساطیر. نسرین شکیبی ممتاز. (۱۳۸۹). متن‌شناسی ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۱.

- ۹ جستاری چند در فرهنگ ایران. مهرداد بهار. (۱۳۷۳). تهران: نشر فکر روز.
- ۱۰ حماسه ملی ایران. تئودور نولدکه. (۱۳۸۴). ترجمه بزرگ علوی. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۱ حماسه‌سرایی در ایران. ذبیح‌الله صفا. (۱۳۶۸). چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۲ زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه. محمدعلی اسلامی ندوشن. (۱۳۴۸). انجمن آثار ملی.
- ۱۳ سوگ سیاوش. شاهرخ مسکوب. (۱۳۸۶). چاپ هفتم. تهران: خوارزمی.
- ۱۴ سیاوشان. علی حصوری. (۱۳۷۸). تهران: نشر چشمه.
- ۱۵ سیاوش در تاریخ داستانی ایران (پس از اسلام). ذوالفقار غلامی و دیگران. (۱۳۸۶). نشریه پژوهش‌های ادبی. دوره ۴. شماره ۱۷.
- ۱۶ شاهنامه (دوره ۹ جلدی چاپ مسکو). ابوالقاسم فردوسی. (۱۳۷۸). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: ققنوس.

- ۱۷ شاهنامه و موضوع نخستین انسان. جلال خالقی مطلق. (۱۳۶۲). ایران‌نامه، جلد ۲. شماره ۲.
- ۱۸ فردوسی پژوهی. منوچهر اکبری. (۱۳۹۰). تهران: خانه کتاب.
- ۱۹ کارنامه شاهان در روایات ایران باستان. آرتور کریستین سن. (۱۳۵۰). ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات خورشید.

- ۲۰ کیانین. آرتور کریستین سن. (۱۳۸۱). ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱ نامه باستان. میرجلال‌الدین کزازی. (۱۳۹۰). جلد سوم. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۲ نخل‌گردانی (از ایران چه می‌دانم؟). علی، بلوکباشی. (۱۳۸۰). دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

## گذر سیاوش از آتش<sup>۱</sup>

|  |   |
|--|---|
| ۱ چنین گفت موبد <sup>۲</sup> به شاه جهان | که درد سپهبد نماند نهان <sup>۳</sup>    |
| چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی           | بباید زدن سنگ را بر سبوی <sup>۴</sup>   |
| که هر چند فرزند، هست ارجمند              | دل شاه از اندیشه یابد گزند <sup>۵</sup> |
| وزین دختر شاه هاماوران <sup>۶</sup>      | براندیشه گشتی به دیگر کران <sup>۷</sup> |

۱- سیاوش : واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «syavarshan» آمده که از دو بخش (syava سیاوه) و (arshan نر، گشن) تشکیل شده است؛ روی هم رفته می‌توان آن را «دارنده اسب نرسیاه» معنی کرد. سیاوش از جمله شخصیت‌هایی است که قبل از ظهور و حضور در عرصه شاهنامه در محیط رازآلود اسطوره خدایی خاص با کارکردی ویژه تلقی می‌شود؛ در واقع او یکی از پر استعدادترین چهره‌های اسطوره‌ای - حماسی ایران است که مراحل تدریجی گذر از مقام خدایی و رسیدن به مرتبه انسانی را پیموده است. در جهان اسطوره گناه و باروری ارتباط نزدیکی با انسان و زندگی انسانی دارد، به گونه‌ای که به رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل میان بشر و نبات منجر شده است. سیاوش در اسطوره خدای گیاهان است، او باید بمیرد تا سرسبزی و طراوت به طبیعت برگردانده شود؛ این باور در حماسه ملی نیز به نوعی راه یافته و آن وقتی است که پس از شهادت از خونش گیاه «خون سیاوشان» می‌روید. این گیاه تقویت کننده باورهایی است که او را ایزد نباتی می‌داند. گیاه «خون سیاوشان» یا «برسیاوشان» که در ارتباط با سیاوش از این تقابل اسطوره‌ای بهره برده است، گیاهی رمزآمیز است که پس از کشته شدن سیاوش از خون او می‌روید. این گیاه به طور حتم کارکردی اسطوره‌ای دارد؛ زیرا در روایات اساطیری ایران جایگاه خاصی به خود اختصاص داده است، چنان که در زندگی کیومرث، زرتشت، سیاوش، کیخسرو و آیین مهر دیده می‌شود. (نک. مقاله جایگاه سیاوش در اساطیر. نشرین شکیبی، ۱۳۸۹: ۸-۱۰-۲۰)

۲- قلمرو زبانی : موبد : در اینجا به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت

۳- قلمرو زبانی : سپهبد : بزرگ سپاه، فرمانده سپاه، سپه سالار. منظور کی کاوس. (سپه (سپاه) + پد (بزرگ))

قلمرو ادبی : جهان و نهان : جناس ناهمسان اختلافی / شاه، موبد و سپهبد : مراعات نظیر

قلمرو فکری : درد سپهبد : منظور تهمت سودابه به سیاوش است. موبد به شاه گفت که این درد (راز) برای همیشه نمی‌تواند نهان بماند [پس باید برای آن راهی پیدا کرد].

۴- قلمرو زبانی : گفت و گوی : حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه، نهان کاری / سبوی : کوزه آب از جنس سفال / سنگ و سبوی : در ادب فارسی دو چیز مخالف و مقابل هم، مانند سنگ و شنیه، آتش و پنبه، مژوزی و رازی. / خواهی و پیدا کنی : به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

قلمرو ادبی : سنگ را بر سبوی زدن : کنایه از آزمایش کردن

«سنگ را بر سبوی زدن : خطر کردن، تحمل زیان نمودن» (دبیرسیافی، ۱۳۸۱، ۸ : ۶۸). «زدن سنگ بر سبوی استعاره‌ای تمثیلی است از خطر کردن و بیم و پروا را به کناری نهادن... بی‌هنگی نیز نوشته است : «... گفتند : فردا سنگ به سبوی خواهیم زد تا چه بدید آید، هر چند سود ندارد.» (کزازی، ۱۳۹۰ : ۲۶۵)

قلمرو فکری : اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) بپرداز.

۵- قلمرو زبانی : گزند : آزار، آسیب/ اندیشه : بدگمانی، اندیشه در معنی « فکر » است؛ مانند بیت‌های زیر :

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| از یک اندیشه که آید در درون | صد جهان گردد به یک دم سرنگون  |
| جمله خلقان سُخره اندیشه‌اند | زان سبب خسته دل و غم پیشه‌اند |

قلمرو ادبی : دل : مجاز از وجود

قلمرو فکری : هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزوده خواهد کرد.

۶- قلمرو زبانی : هاماوران : هاماور : نام قبیله‌ای ساکن یمن (قبیله حمیر + آن) پسوند مکان. به عقیده «تلدکه»، منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب حمیر می‌گفته‌اند. (فرهنگ فارسی، هاماوران)

۷- قلمرو زبانی : به دیگر کران : از طرف دیگر، از دیگر سوی/ اندیشه : هراسیدن. در این بیت به معنای فکر نیست بلکه هم‌معنی با اندیشه در ابیات زیر :

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| که پروانه نیندیشد ز آتش          | که جان عشق را اندیشه عار است      |
| حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار | برو از درگهش این ناله و فریاد ببر |

قلمرو ادبی : براندیشه گشتن : کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری : و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است. توضیح : کی کاوس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می‌دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری می‌گیرد.

۵ زهر در سخن چون بدین گونه گشت  
چنین است سوگند چرخ بلند  
جهاندار ، سودابه را پیش خواند  
سرانجام گفت ایمن از هردوان  
مگر کآتش تیز پیدا کند  
۱۰ چنین پاسخ آورد سودابه پیش  
سیاووش را کرد باید درست  
بر آتش یکی را بیاید گذشت<sup>۱</sup>  
که بر بی گناهان نیاید گزند<sup>۲</sup>  
همی با سیاووش به گفتن نشانند<sup>۳</sup>  
نه گردد مرا دل ، نه روشن روان<sup>۴</sup>  
گنه کرده را زود رسوا کند<sup>۵</sup>  
که من راست گویم به گفتار خویش...<sup>۶</sup>  
که این بد بکرد و تباهی بجست<sup>۷</sup>

۱- قلمرو فکری : چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند. در فرهنگ معین چنین آمده است که ایرانیان از ظلمت و هر آنچه ظلمانی بود، بیزار و گریزان بودند و از دیرباز تاریخ باستان، بدان گونه که از آیشخور باورهای ملی و دینی ادوار کهن حکومتی و اقوام آریایی ناشی می شود، تفوق غایی نور و روشنی بر تاریکی اهریمنی به یکی از خصایل بنیادین دین و آیین کهن و باستانی ایرانیان درگگون شد. آزمون آتش، خود را در معرض گزندهای آن قرار دادن و گذر از درون آن، به دلیل اثبات پاک سرشتی و ایزدخواهی و یا اینکه نهادی پاک، چونان نهاد پاک آتش داشتن، جایگاه و ارج برین و فوق العاده پیدا کرد؛ زیرا به حقیقت، آیین و مسلک مزدیسنا یا اهورامزداپی، میراث ازمنه دیرین و ادواری است که در آن هندیان و ایرانیان و حتی هندواروپاییان حیات مشترک داشتند و ایرانیان، افکار و نظریات دیرین را در جامعه اندیشه های نوین و پیوندی با باورهای ساکنان باستانی این سرزمین پذیرا شدند (معین، ۱۳۳۸ : ۲۷)

۲- قلمرو ادبی : چرخ بلند : استعاره از آسمان/ تشخیص : سوگند چرخ بلند / بیت دارای تمثیل است.

قلمرو فکری : آسمان (روزگار = سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند. اشاره دارد به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است، پس بی گناهان را نمی سوزاند.

عجب داری از لطف پروردگار / که باشد گنهکاری امیدوار؟ / سعیدی

۳- قلمرو ادبی : به گفتن نشانند : کنایه از روبه رو کرد.  
قلمرو فکری : کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روبه رو کرد.  
۴- قلمرو زبانی : هر دوان : هر دوی آنها / «را» نشانه فک اضافه (دل من ایمن نگردد).  
قلمرو ادبی : «ایمن نگردیدن دل» و «روشن نگشتن روان» کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است. / روان روشن : حسن آمیزی  
قلمرو فکری : سرانجام [پس از رو در رو کردن آنها] کاووس به هر دوی آنها گفت که : «دل من و روان روشن من از هر دو آسوده و ایمن نمی گردد.» (من هنوز آسوده خاطر ننشده ام و از بدگمانی رها نگشته ام.)  
۵- قلمرو زبانی : «مگر» شاید، امید است. / پیدا کند : آشکار کند یا روشن و مشخص کند.  
قلمرو ادبی : تشخیص : آتش پیدا کند. / اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند.  
قلمرو فکری : شاید آزمایش آتش شعله ور مشخص کند و گناه کرده را زود رسوا سازد.  
۶- قلمرو زبانی : ترتیب اجزای جمله : من راست گویم به گفتار خویش : من به گفتار خویش راست گو هستم.  
قلمرو فکری : سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته های خود راست و صادق هستم. (من راست می گویم.)  
۷- قلمرو زبانی : «را» در «سیاوش را» از ویژگی های سبکی است، شاید بتوان «را»ی اختصاص نامید. پس سیاوش نهاد جمله است و نه مفعول.

(نیز ن.ک کرازلی: ۱۳۹۰ : ۲۶۶)

قلمرو فکری : سیاوش باید اثبات کند که بد نکرده است و تباهی نجسته است. (همان : ۲۶۶) در کتاب های درسی پیشین، سیاوش را به اشتباه مفعول گرفته اند؛ از این رو به غلط معنی شده است که : باید سیاوش را اصلاح و تنبیه کرد.

به پور جوان گفت شاه زمین  
سیاوش چنین گفت کای شهریار  
اگر کوه آتش بود بسپریم<sup>۲</sup>  
۱۵ پر اندیشه شد جان کاووس کی  
کزین دو یکی گر شود نابکار  
چو فرزند و زن باشدم خون و مغز  
همان به کزین زشت کردار، دل

که رایت چه بیند کنون اندرین؟<sup>۱</sup>  
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار<sup>۲</sup>  
ازین، تنگِ خوار است اگر، بگذرم<sup>۳</sup>  
ز فرزند و سودابهٔ نیک پی<sup>۴</sup>  
از آن پس که خواند مرا شهریار؟<sup>۵</sup>  
که را بیش ، بیرون شود کار نغز!<sup>۶</sup>  
بشویم کنم چارهٔ دل گسل<sup>۸</sup>

۱- قلمرو فکری : شاه خطاب به سپر جوانش می‌گوید : نظر تو دربارهٔ حرف‌های سودابه چیست؟

۲- قلمرو زبانی : خوار : در اینجا یعنی ساده و آسان / «را» در «مرا» نشانهٔ حرف اضافه است. (برای من)

قلمرو فکری : سیاوش چنین گفت : که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان‌تر است.

۳- قلمرو زبانی : بسپریم : زیر پا بگذارم، پایمال کنم. / تنگ : تنگهٔ آتش/ تنگ : نام جایی است که در گذشته تنگی آن آوازه‌ای داشته است؛ چرا که گذشتن از آن دشوار بوده. (بر پایهٔ خوانش دکتر کزازی)

۴- این نحو، خوانش دکتر کزازی است. در کتاب‌های درسی پیشین بدین گونه آمده است : ازین تنگ، خوار است اگر بگذرم.

قلمرو ادبی : کوه آتش : اضافهٔ تشبیهی

قلمرو فکری : بر پایهٔ خوانش دکتر کزازی : «سیاوش به کاووس می‌گوید : اگر کوه آتش در برابرم باشد، آن را به پای درخواهم نوشت و از این کوه،

حتی اگر در دشواری گذار، مانند تنگِ خوار باشد، خواهم گذشت.» (کزازی «۱۳۹۰ : ۲۶۷»)

گریز از کفش در دهان نهنگ      که مردن به از زندگانی به ننگ      سعدی

بر پایهٔ خوانش در کتاب‌های درسی پیشین : اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می‌گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.

۵- قلمرو زبانی : اندیشه : ترس / نیک بی : صفت، خجسته، نیک نژاد

قلمرو ادبی : پراندیشه شدن : نگران شدن/ جان : مجاز از وجود / جناس ناهمسان اختلافی : کی و پی

قلمرو فکری : کی کاووس از فرزند خود (سیاوش) و از همسر نیک‌نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.

۶- قلمرو زبانی : نابکار : گناهکار/ که : ضمیر یرسشی/ بیت دارای یک جمله مرکب هسته و وابسته است. اگر یکی از ... شود از آن پس چه

کسی... می‌خواند. جملهٔ وابسته دارای فعل ربطی است.

قلمرو ادبی : مصراع دوم : استفهام انکاری

قلمرو فکری : اگر یکی از این دو گناهکار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من شهریار (پادشاه) می‌گوید. (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی

را نخواهم داشت.)

۷- قلمرو زبانی : «م» در «باشدم» جهش ضمیر و مضاف‌الیه (خون و مغز من باشد). / نغز : نیکو. شگفت / بیش : دیگر، از آن پس

قلمرو ادبی : بیرون شدن کار : کنایه از انجام گرفتن کار، سر زدن، در وجود آمدن، صادر شدن / نغز و مغز : جناس ناهمسان اختلافی / لف و نشر

(مرتب) : لف ۱ : فرزند، لف ۲ : زن، نشر ۱ : خون، نشر ۲ : مغز / مصراع دوم : استفهام انکاری

قلمرو فکری : آنگاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است و مغزی آشفته و ناآرام دارد، هرگز کاری سنجیده و درست از وی سرنخواهد زد. (کزازی، ۱۳۹۰ : ۲۶۸)

وقتی زن و فرزند، هر دو مثل خون و مغز (دو عنصر اصلی بدن) برایم باارزش هستند، (چه می‌توان کرد؟) برای چه کسی حادثه‌ای شگفت‌تر از این بیش

خواهد آمد.

۸- قلمرو زبانی : زشت کردار : ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت) / دل گسل : دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. صفت جانشین موصوف (چاره

دل گسل) / فعل در مصراع اول «دل بشویم» است.

قلمرو ادبی : کنایه : دل شستن : خود را رها کردن، قطع امید کردن

قلمرو فکری : بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره‌ای بیابم.

چه گفت آن سپهدار نیکو سخن  
 که با بددلی شهریاری مکن<sup>۱</sup>  
 ۲۰ به دستور فرمود تا ساروان  
 هیون آرد از دشت، صد کاروان<sup>۲</sup>  
 نهادند بر دشت هیزم دو کوه  
 جهانی نظاره شده هم گروه<sup>۳</sup>

۱- قلمرو زبانی: بددلی: بدگمانی، دل چرکینی/ قلمرو ادبی: بیت تمثیل دارد.  
 قلمرو فکری: آن سردار نیکوسخن، چه سنجیده گفت که با بدگمانی به دیگران، پادشاهی نکن. برای این بیت نیز پیش از این و در کتاب‌های درسی پیشین، معنی ناروایی آورده شده بود:

دکتر کزازی در تحلیل این دو بیت (۱۶ و ۱۷) می‌آورد: «پرسش‌ها هنری است: نخستین از سر انکار است و دومین به پاس جای دادن سخن در یاد و نهاد شنونده، شیوه فردوسی است در بازگفتن سخنان نغز و ناب و اندر زها، نخست پرسشی را در کار می‌آورد تا ذهن و اندیشه شنونده را آماده شنیدن سخن گرداند؛ سپس آن گفته نغز را بازمی‌گوید.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)  
 «بدل در معنی بیمناک و بزدل است بدان سان که در بیت‌های زیر:

در نام جستن دلبری بود      زمانه ز بددل به سیری بود  
 درنگ آوردی تو از کاهلی      سبب پیری آمد و گر بددلی

اما بر پایه بافتار معنایی سخن، چنان می‌نماید که استاد «بددلی» را در معنای بدگمانی و دل چرکینی به کار برده است که امروز نیز در همین معنی به کار می‌رود. منوچهری نیز در این بیت، واژه را در همین معنی به کار برده است:

بریده، چو طبع مؤمن از مرتد      از بددلی و بددی و بدمه‌ری  
 (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

۲- قلمرو زبانی: دستور: وزیر، رایزن / «دستور در بهلوی دستور dastwar به معنی رایزن و وزیر است؛ این واژه در تازی «الکستور» شده است. «ور» در این واژه، ستاکی است که در فعل‌های بردن و آوردن کاربرد دارد. این بساوند در پارهای از واژه‌ها در پارسی، به «اور» دگرگون شده است. این ریخت را، افزون بر دستور، در گنجور و مزدور و آزور نیز می‌توان دید. . . «دست» نیز در این واژه ستاکی . . . در معنی «دانستن» است. بر این پایه، معنای ریشهای و بنیادین «دستور» دانا و آگاه است. . . همین ستاک دست را در واژه «دستان» نیز می‌توانیم یافت که نامی شده است زال زر را. زال در شاهنامه به زیرکی و دانایی برآوازه است.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۹)  
 این واژه در گذر زمان به معانی زیر به کار رفته است:  
 اجازه و فرمان:

کار چو بی رونقی از نور برد      قصه به دستوری دستور برد      نظامی  
 گر ایدونکه دستور باشد کنون      بگویم سخن پیش‌ت ای رهنمون      فردوسی

وزیر:

چو دستور باشد چنین کاردان      توشه را هنر نیز بسیار دان      فردوسی

دستور زبان:

تو که طرح دیگری انداختی      دل ز دستور کهن پرداختی      اقبال

هیون: اسب و شتر بزرگ

چو جنگ آورد و یون (زین‌پوش) فکند بر او      به گوش جنگ نماید همی خیال و دوال      عنصری

ساروان: ساروان: گونه کهن‌تر ساربان، شتربان، شتردار/ صد کاروان هیون: کاروان: ممیز

قلمرو ادبی: کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی و مراعات نظیر

قلمرو فکری: کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیاورد.

۳- قلمرو زبانی: هم‌گروه: با هدیگر، گرد هم/ دو کوه هیزم: کوه: ممیز، وابسته وابسته/ نظاره: نگریستن و تماشا کردن

«در نظاره او [ مرغزار ] آسمان چشم حیرت گشاده.» (کلیله و دمنه)

قلمرو ادبی: مصرع دوم: اغراق/ جهان مجاز از جهانیان، نشانه بسیاری و انبوهی نظارگیان

قلمرو فکری: هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشای آنجا جمع شدند.



وز آن پس به موبد بفرمود شاه  
 بیامد دو صد مرد آتش فروز  
 ۲۴ سراسر همه دشت بریان شدند  
 سیاوش بیامد به پیش پدر  
 هشیوار و با جامه های سپید  
 یکی تازی‌ای برنشسته سیاه  
 پراگنده کافور بر خویشتن  
 که بر چوب ریزند نفت سیاه<sup>۱</sup>  
 دمیدند گفתי شب آمد به روز<sup>۲</sup>  
 بر آن چهر خندانش گریان شدند<sup>۳</sup>  
 یکی خُود زرین نهاده به سر<sup>۴</sup>  
 لبی پر ز خنده دلی پر امید<sup>۵</sup>  
 همی خاک نعلش برآمد به ماه<sup>۶</sup>  
 چنان چون بود رسم و ساز کفن<sup>۷</sup>

۱- قلمرو فکری: شاه به موبد دستور داد که بر روی چوب‌ها نفت سیاه بریزند. (چوب‌ها را آتش بزنند.)

۲- قلمرو زبانی: دو صد: دویست نفر / آتش فروز: صفت فاعلی مَرخَم قلمرو ادبی: گفתי شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

قلمرو فکری: دویست نفر برای روشن کردن آتش پیش رفتند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود بلندشده، گویی روز به شب تبدیل شد.

۳- قلمرو زبانی: «ش» در سیاوش، مضاف‌الیه/ چهر خندان: ترکیب وصفی/ بریان و گریان: نقش مستندی دارند.

قلمرو ادبی: تضاد: خندان و گریان / دشت: مجاز از مردم / بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند. / بریان و گریان: جناس ناهمسان اختلافی قلمرو فکری: همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان و معصوم و بی‌گناه سیاوش گریان بودند.

(مردم می‌دانستند که سیاوش بی‌گناه است پس بر بی‌گناهی او می‌گریستند.)

۴- قلمرو زبانی: خود: کلاهخود جنگی / خود زرین: ترکیب وصفی/ مصرع دوم قید حالت برای فعل «بیامد» در مصرع اول است.

قلمرو فکری: سیاوش درحالی که کلاهخود طلایی به سر داشت، (آماده و مجهز بود) به پیش پدر (کی‌کاووس) آمد.

۵- قلمرو زبانی: هشیوار: هشیار/ در هر دو مصراع فعل به قرینه معنوی حذف شده است: فعل «بود» در مصراع اول و فعل «داشت» در مصراع دوم/ کل بیت قید حالت برای فعل «بیامد» در بیت پیشین.

قلمرو ادبی: «پوشیدن جامه سپید، به هنگام گذر از آتش هم می‌تواند نمادی از پاکی و بی‌گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آنکه سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می‌خرد.» (کزازی)

قلمرو فکری: این بیت نیازمند توضیحی است و معنی به اصطلاح تحت‌اللفظی آن ما را از زرفناکی هنر حکیم توس دور خواهد کرد. فردوسی در

این بیت برای قهرمان خود، چهار صفت و ویژگی می‌آورد: هشیار است، جامه‌هایی سپید پوشیده، لبخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می‌نهد.

از آمیختن این ویژگی‌ها، به چه شخصیتی می‌توان رسید؟ جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، بی‌پاکانه پذیرای اتفاقات است.

۶- قلمرو زبانی: تازی: تازنده، اسب عربی/ دکتر کزازی توضیح داده‌اند که: «تازی را که در پهلوی تازیگ (tazig) بوده است، هم می‌توان در معنی

اسب تازنده و تیزپوی دانست و هم در معنی اسب عربی: اسبان عربی، در نژادگی و رهواری، آوازه داشته‌اند.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۷۲). توضیح دیگر این

که نام این اسب «بهباز» بوده است و پس از سیاوش به فرزند او کیخسرو می‌رسد.

قلمرو ادبی: ماه: مجاز از آسمان/ مصراع دوم: اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب

قلمرو فکری: بازگردانی: باز یک اسب تازی سیاه برنشسته که خاک نعلش بر آسمان برآمد. [سیاوش بر اسبی تازنده (یا، عربی)

سیاه نشسته بود که از حرکت قدرتمندانه و باهیبت آن (اسب)، خاک به آسمان برمی‌خاست. توضیح اینکه در اینجا بحث سریع رفتن و تاخت‌وتاز کردن

اسب سیاوش مطرح نیست بلکه به هیبت و با شکوه گام برداشتن اسب است که چون هیونی می‌رفت.

۷- قلمرو زبانی: کافور: ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ است که چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می‌زنند.

قلمرو فکری: سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشافاهه خود را برای مرگ آماده کرده بود.) شاعر این

بیت پسینی همین داستان، این معنی را آشکارتر می‌سازد:

تو گفתי به مینو همی‌جُست راه / نه بر کوه آتش همی‌رفت شاه

۲۹ بدان گه که شد پیش کاووس باز  
رخ شاه کاووس پر شرم دید  
سیاووش بدو گفت انده مدار  
سر پر ز شرم و بهایی مراسم  
ور ایدون که زین کار هستم گناه  
۳۴ به نیروی یزدان نیکی دهش  
سیاووش سیه را به تندی بتاخت  
فرود آمد از باره، بردش نماز<sup>۱</sup>  
سخن گفتنش با پسر نرم دید<sup>۲</sup>  
کزین سان بود گردش روزگار<sup>۳</sup>  
اگر بی گناه رهایی مراسم<sup>۴</sup>  
جهان آفرینم ندارد نگاه<sup>۵</sup>  
کزین کوه آتش نیام تپش<sup>۶</sup>  
نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت<sup>۷</sup>

۱- قلمرو زبانی : باز شد / باز آمد. / باره : اسب / قلمرو ادبی : نماز بردن : کنایه از تعظیم کردن

قلمرو فکری : آن هنگام که پیش کی کاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد.

۲- قلمرو زبانی : شاه کاووس : «شاه» شاخص (وابسته پیشین)

قلمرو ادبی : شرم و نرم : جناس ناهمسان اختلافی / سخن گفتن نرم : حس آمیزی / نرم سخن گفتن : کنایه از مهربانی کردن

قلمرو فکری : سیاوش پدرش را بسیار شرم زده دید، چون متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.

۳- قلمرو زبانی : گردش روزگار : سرنوشت، تقدیر

قلمرو فکری : سیاوش به پدرش گفت که از این مسئله ناراحت و شرم زده میباش؛ زیرا که این کار سرنوشت است [و تو مقصّر نیستی.]. فردوسی در

داستان «رستم و سهراب» همین معنی را می پرورد : ارتباط معنایی با بیت های زیر :

از این خویش کنش کنون چه سود  
چنین رفت و این ؛ دنی کار

ضربت گردون دوز آزادگان را خسته کرد  
سنایی  
کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست

۴- قلمرو زبانی : بهایی : ارزشمند و بر بها / صفت نسبی / پر از شرم و بهایی : به نظر، در اینجا نمی توان «و» را واو عطف دانست و بلکه «واو همراهی» درست است؛ یعنی وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارد که نمی خواهد به گناه آلوده شود.

قلمرو ادبی : بهایی و رهایی : جناس / سر : مجاز از وجود

قلمرو فکری : این بیت را باید قرینه و ادامه دو بیت پیشین دانست که سیاوش با این لحن گفتار، پدرش را دلداری می دهد که : تو نباید شرم زده باشی

و بلکه این هم هستم که شرم زده ام و اگر چه گناهی نکرده ام اما به عنوان فرزند شما، باید در رفتار و سلوکم بیشتر دقت می کردم شاید در آن صورت، دیگر

این داستان پیش نمی آمد. معنی نهایی : وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی سازم] پس اگر بی گناه باشم / که هستم] حتماً از

این آتش رهایی می یابم.

۵- قلمرو زبانی : ور ایدون : و اگر چنانچه / ایدون : چنین، این چنین، این گونه، اکنون / ضمیر «م» در «هستم» نهاد و در جهان آفرین مفعولی است.

(جهان آفرین مرا نگاه ندارد).

قلمرو فکری : و اگر چنانچه مرا گناهی هست، خداوند مرا از آتش ننگه نمی دارد [و آتش مرا می سوزاند].

۶- قلمرو زبانی : نیکی دهش : نیکی دهنده / تپش : اضطراب ناشی از گرمی و حرارت / دهش : deh-eš = پهلوی dahišn = دهشت = داشن ←

دادن (امص). / بخشش، کرم، عطا (فرهنگ فارسی، معین)

قلمرو ادبی : کوه آتش : اضافه تشبیهی (وجه شبه : بلندی و بسیاری) / اغراق / کنایه : تپش یافتن : هراسیدن

قلمرو فکری : به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [و در کمال آرامش و اطمینان از آن می گذرم].

۷- قلمرو زبانی : سیه : بهزاد، اسب سیاه رنگ سیاوش / هم از این رو برخی، سیاوش را به معنی «دارنده اسب سیاه» می دانند. / بساخت : آماده و

مهیا شد.

قلمرو ادبی : تنگ دل شدن : کنایه از ناراحت و غمگین شدن / تاخت و ساخت : جناس ناهمسان اختلافی / مراعات نظیر : سیه و بتاخت

قلمرو فکری : سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و دل چرکین نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.

ز هر سو زبانه همی بر کشید  
یکی دشت با دیدگان پر زخون  
۳۸ چو او را بدیدند برخاست غو  
چنان آمد اسپ و قبای سوار  
چو بخشایش پاک یزدان بود  
چو از کوه آتش به هامون گذشت  
سواران لشکر، برانگیختند  
کسی خُود و اسپ سیاوش ندید<sup>۱</sup>  
که تا او کی آید ز آتش برون<sup>۲</sup>  
که آمد ز آتش برون شاه نو<sup>۳</sup>  
که گفתי سمن داشت اندر کنار<sup>۴</sup>  
دم آتش و آب یکسان بود<sup>۵</sup>  
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت<sup>۶</sup>  
همه دشت پیشش درم ریختند<sup>۷</sup>

- ۱- قلمرو زبانی : خود : کلاه خود و در اینجا می‌تواند مجاز از شخص سیاوش نیز باشد.  
قلمرو فکری : آتش از هر سو شعلهور بود، به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسپش را نمی‌دید [و آنها در آتش ناپدید بودند].
- ۲- قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت/دیدگان پر از خون (خون گریستن) : کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه  
قلمرو فکری : مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون گریه می‌کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.
- ۳- قلمرو زبانی : شاه نو : سیاوش، سیاوش را از آنجا که فرزند شاه بود و شناسی‌نگی شاهی داشت، شاه نو گفته‌اند. / غَوُ : نعره کشیدن در متن بانگ و فریاد  
بدان مزده از دیده‌بان خاست غو  
دویدند پیش سپهدار نو اسدی  
قلمرو ادبی : غَوُ و نَوُ : جناس ناهمسان اختلافی  
قلمرو فکری : چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.
- ۴- قلمرو زبانی : قبا : نوعی لباس بلند مردانه / سمن (باسمن) : گلی است سفید رنگ و خوشبو. در اینجا مطلق گل.  
قلمرو ادبی : بیت با توجه به قرینه‌های «سمن در کنار داشتن»، تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ. / سمن در کنار داشتن : کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن/ به ویژگی خرق عادت حماسه اشاره دارد.
- قلمرو فکری : اسب و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل‌ها گذشته است.  
ز آتش نفس فسونگر به سلامت گذرند  
این سواران سبک سر سیاوشانند محمود شاه‌رخ  
آتش ابراهیم را نبود زیان  
هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن مولوی  
شه سلام عام کرد آن لحظه کارابیم‌وار  
آتش نمرودیان شد بر تنش برد و سلام قاننی
- ۵- قلمرو زبانی : پاک یزدان : ترکیب وصفی مقلوب (یزدان پاک) / دم : دما، گرما  
قلمرو ادبی : بیت دارای تمثیل است. / آتش و آب : تضاد و تناسب  
قلمرو فکری : چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می‌شود.  
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا  
ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم حافظ  
جایی نرسد کس به توانایی خویش  
الا تو چراغ رحمتش داری پیش سعدی  
یار من آن که لطف خداوند یار اوست  
بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست سعدی
- ۶- قلمرو زبانی : هامون : دشت/ قلمرو ادبی : تشبیه : کوه آتش / شهر و دشت : مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت/ مراعات نظیر : هامون، دشت و شهر  
قلمرو فکری : چون سیاوش به سلامت از کوه آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی مردم بلند شد.
- ۷- قلمرو زبانی : برانگیختند : به هیجان آمدند. نیز می‌توان آن را در معنی گذرا به مفعول دانست؛ یعنی اسب‌های خویش را برانگیختند. (تازاندند)/ درم (درهم) : سکه نقره / قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت  
قلمرو فکری : سواران لشکر به هیجان درآمدند (یا به نشانه شادمانی اسب تاختند) و مردم حاضر نیز سیاوش را سکه باران کردند.

۴۳ یکی شادمانی بد اندر جهان  
همی داد مژده یکی را دگر  
همی‌کند سودابه از خشم موی  
چو پیش پدر شد سیاوش پاک  
فرود آمد از اسپ کاووس شاه  
۴۸ سیاوش را تنگ در بر گرفت

میان کهان و میان مهان<sup>۱</sup>  
که بخشود بری‌گنه دادگر<sup>۲</sup>  
همی‌ریخت آب و همی‌خست روی<sup>۳</sup>  
نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک<sup>۴</sup>  
پیاده سپهبد پیاده سپاه<sup>۵</sup>  
ز کردار بد پوزش اندرگرفت<sup>۶</sup>

شاهنامه، فردوسی

## تحلیل و ریز پیام‌های درس

این داستان را می‌توان در محورهای زیر به نقد نشست :

- دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی؛
- سوگند و آزمایش گذشتن از آتش و آزمایش «وَر»؛
- تقدیر (بودنی).

در محور نجابت باید گفت که نخست از نجابت مرد ایرانی دفاع می‌کند: رستم، نماد ایران و ایرانی

- ۱- قلمرو زبانی: بُد: مخفف بود / بهان: بزرگان / کهان: کوچکان، افراد کوچک  
قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / جهان و مهان و کهان: مجاز از همه، جناس ناهمسان اختلافی و تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «م» و «ن» و مصوت بلند «ا» / قلمرو فکری: همه مردم از کوچک و بزرگ شاد بودند.
- ۲- قلمرو زبانی: «را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده می‌داد). / دگر: نهاد جمله است. / قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می‌دادند که خداوند دادگر، بی‌گناه را بخشید.

تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید      بخشش مقرون به تشریف نه صاحبقران      محتشم کاشانی

- ۳- قلمرو زبانی: خُستن: زخمی و مجروح ساختن / آب: اشک، نیز می‌تواند در معنی عرق باشد.  
قلمرو ادبی: موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه / موی و روی: جناس ناهمسان و مراعات نظیر  
قلمرو فکری: سودابه از شدت خشم و اندوه، موی خود می‌کند و می‌گریست (با عرق شرم می‌ریخت) و بر چهره خود چنگ می‌انداخت.
- ۴- قلمرو زبانی: شد: فعل خاص در معنی رفت است. / قلمرو ادبی: پاک: ابهام دارد: ۱- تمیز ۲- بی‌گناه / پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «پ» و «ش»
- قلمرو فکری: چون سیاوش، پاک و بی‌آنکه دودی و آتشی و گردی و خاکی بر روی و لباسش بنشیند، پیش پدرش رفت.
- ۵- قلمرو ادبی: سپهبد و سپاه: اشتقاق و مراعات نظیر  
قلمرو فکری: منظور از سپهبد کاووس شاه است. کاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسپ پیاده شدند.
- ۶- قلمرو زبانی: تنگ: قید/ در بر گرفت: آغوش گرفت. / اندر گرفت: شروع کرد.  
قلمرو فکری: منظور از کردار بد، بدگمانی شاه نسبت به سیاوش/ پوزش اندر گرفت: شروع به عذرخواهی از او کرد.  
شاه سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی در حق او پوزش خواست.

است که سیاوش در دستگاه فرهنگ و اندیشه او پرورش می‌یابد. بنابراین آنچه از سیاوش سر می‌زند، تجلی فرهنگ ایرانی است.

در حوزه دفاع از نجابت زن ایرانی نیز باید گفت که این داستان به طریق تضاد معنایی، با برجسته کردن سودابه و خیانت‌های او، از نجابت زن ایرانی دفاع می‌کند. می‌دانیم که جایی در شاهنامه نیست که در آن خیانتی از زن ایرانی سر بزند و اگر خیانتی ببینیم از سودابه است که غیر ایرانی (انیرانی) است.

در محور «سوگند و گذشتن از آتش» هم باید گفت: درست است که این مسئله از دیدگاه جامعه واقع‌گرای امروز، ظاهراً سخیف می‌نماید؛ چه، آتش در تقدیرش جز سوزاندن نیست، پس گناهکار و بی‌گناه برایش تفاوتی نمی‌کند و مثل است که «آتش خشک و تر را باهم می‌سوزاند». اما اگر انسان را فارغ از این آمیغ‌ها و وابستگی‌ها ببینیم، آنگاه به باورهایی پاک نیز باور پیدا می‌کنیم. در حوزه باور ایرانی، سهراب شکی ندارد به اینکه او پاک است، پس در امان است؛ چنانچه ابراهیم با آن طمأنینه در آتش می‌رود.

اما در حوزه اینکه این آزمایش چگونه بوده است، دوستان و همکاران می‌توانند به منابع متعددی رجوع کنند از جمله (نامه باستان از دکتر کزازی: ۲۷۵)

و سرانجام بحث «تقدیر» است. فردوسی اگرچه نماینده خرد ایرانی است و شاهنامه او، جولانگاه خردورزی ایرانی است، اما او نیز تقدیر را می‌پذیرد، بدان‌سان که خرد و اختیار را پذیرفته است. پس از این حیث او را «اعتزالی» دانستن خطاست، چه او زمین وجود بشر را جولانگاه هر دو نیرو می‌داند.

## آگاهی‌های فرامتنی

«یکی از شورانگیزترین و غم‌آلودترین داستان‌های شاهنامه فردوسی «سوگ سیاوش» است. سیاوش فرزند کاووس، شاه خیره‌سر کیانی است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم بدو می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه، به سیاوش دل می‌بندد اما او که آزر و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می‌شود. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خویش از آتش می‌گذرد و از این آزمایش، سرفراز بیرون می‌آید.

پس از چندی، برای دور ماندن از وسوسه‌های سودابه و خیره‌سری‌های کاووس، داوطلبانه از جانب پدر برای مقابله با افراسیاب به سوی توران زمین می‌رود. افراسیاب گروگان‌هایی را به نزد او می‌فرستد و سیاوش صلح را می‌پذیرد. از دیگر سو، کاووس از سیاوش می‌خواهد که گروگان‌ها را بکشد اما سیاوش نمی‌پذیرد و به توران پناه می‌برد. در آنجا با جریره دختر پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دختر افراسیاب ازدواج می‌کند. از جریره فرود و از فرنگیس، کیخسرو زاده می‌شود. سیاوش دو شهر «گنگ دژ» و «سیاوش کرد» را در توران بنا می‌نهد. پس از مدتی به تحریک گرسیوز [برادر افراسیاب] میانه

افراسیاب و سیاوش به تیرگی می‌گراید و سرانجام خون او در غربت و بی‌گناهی ریخته می‌شود.» (زبان و ادبیات فارسی ۱ و ۲، پیش دانشگاهی، ۱۳۸۸)

## کنج حکمت

### در جوانمردی کوش<sup>۱</sup>

یکی را<sup>۲</sup> از ملوک عَجَم<sup>۳</sup> حکایت کنند که دست تطاول<sup>۴</sup> به مال رعیت<sup>۵</sup> دراز کرده بود و جور و اذیت<sup>۶</sup> آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش<sup>۷</sup> به جهان برفتند<sup>۸</sup> و از کُزبَت جورش<sup>۹</sup> راه غربت گرفتند.<sup>۱۰</sup> چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.<sup>۱۱</sup>

هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد  
گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش<sup>۱۲</sup>  
بنده حلقه به گوش، ار نوازی برود  
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش<sup>۱۳</sup>

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون.<sup>۱۴</sup> وزیر، مَلِک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مُلک و حَسَم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»<sup>۱۵</sup>

۱- گلستان، شرح خزائلی، باب اول، حکایت ۶ و شرح خطیب، حکایت ۶ و نیز کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ص ۴۳. تثر مزین به سجع است.

۲- قلمرو زبانی: یکی را: از یکی (حرف اضافه به معنی «از»)

۳- قلمرو زبانی: ملوک: ج مَلِک، پادشاه / عَجَم: غیر عرب، ایرانی / ملوک عجم: شاهان ایران

۴- قلمرو زبانی: تطاول: بیداد، درازدستی، تجاوز / دست تطاول: اضافه اقرانی

۵- قلمرو زبانی: رعیت: عموم مردم / کرده: کرده بود. (حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی)

۶- قلمرو زبانی: جور: ستم / جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف

۷- قلمرو زبانی: مکاید: ج مکیده و مکیدت. بدسگالی و مکر و کید

قلمرو فکری: مکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.

۸- قلمرو فکری: به جهان برفتند: به گوشه‌ای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.

۹- قلمرو زبانی: کُزبَت: کُزبَت: اندوه نفس‌گیر / کُزبَت جور: اندوه ستم، مانند «مکاید غربت»

۱۰- قلمرو فکری: راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و در دیار دیگری غریب شدند.

۱۱- قلمرو زبانی: ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

قلمرو فکری: ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.

۱۲- قلمرو ادبی: روز مصیبت و ایام سلامت: تضاد

قلمرو فکری: هر که می‌خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و باری‌اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

۱۳- قلمرو زبانی: حلقه به گوش: بنده زرخید، برده (صفت مرکب) / لطف کن لطف: تکرار برای تأکید

قلمرو فکری: بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که به لطف

تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو می‌شود.

۱۴- قلمرو زبانی: باری، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)

۱۵- قلمرو زبانی: حَسَم: جاگران و کسان. ج: احشام / مقرر شد: ثابت و معین و مسلم شد. / هیچ: قید پرسش

قلمرو فکری: هیچ توان دانستن: آیا می‌توان دانست؟

گفت : «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»<sup>۱</sup> گفت : «ای مَلِک، چون گرد آمدنِ خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی، مگر سر پادشاهی نداری؟»<sup>۲</sup>

مَلِک گفت : «موجب گرد آمدنِ سپاه و رعیت چه باشد؟»<sup>۳</sup> گفت : پادشه را کَرَم باید تا بَرُو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»<sup>۴</sup>

نکند جورپیشه<sup>۵</sup> سلطانی      که نیاید ز گرگ چوپانی  
پادشاهی که طرح ظلم افکند<sup>۶</sup>      پای دیوار مُلک خویش بکند  
گلستان، سعدی

۱- قلمرو زبانی : تعصب : پستی کردن و یاری دادن و عصبیت کردن؛ یعنی به خویشی و هم‌نژادی دوستی ورزیدن.

۲- قلمرو زبانی : مَر : از ادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربردی ندارد. / مگر : قید تأکید است به معنی همانا. / پریشان کردن : پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.

قلمرو ادبی : سر پادشاهی داشتن : کنایه از خیال و اندیشه پادشاهی داشتن / سر : مجاز از فکر و اندیشه

۳- قلمرو فکری : پادشاه گفت : چه چیزی موجب می‌شود که سپاه و مردم به پادشاه ببینند و او را یاری کنند؟

۴- قلمرو زبانی : پادشه را کَرَم باید و رحمت باید : «باید» به قرینه لفظی از جمله دوم حذف شده است. / ایمن : بی‌ترس و بیم و آسوده دل. صفت به تصرف فارسیانه، ممال از امن، اسم فاعل عربی از مصدر امن و امان به معنی بی‌ترس و بیم گشتن.

قلمرو فکری : وزیر گفت : پادشاه باید بخشنده و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند، و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری.

۵- قلمرو زبانی : جورپیشه : ستمگر. صفت مرکب از دو اسم / «ی» در سلطانی، یای مصدری است.

قلمرو فکری : ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند. / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است).

۶- قلمرو فکری : طرح ظلم افکند : ظلم را بنا نهاد. / معنی : پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

## درس سیزدهم

### نمایهٔ درس

#### عنوان: خوان هشتم

قالب شعر: نومی نیمایی  
 لحن خوانش: روایی - حماسی  
 درون‌مایه: بیان مظلومیت قهرمانان، بیان ناجوانمردی در زندگی،  
 دلاوری‌های رستم (جهان‌پهلوان)

#### قلمرو معنایی

- ۱- دریافت ریزپیام‌های درس
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

#### قلمرو ادبی

- بررسی آرایه‌های نماد،  
 تشبیه، استعاره و ...

#### قلمرو زبانی

- ۱- بررسی معادل تضاد معنایی
- ۲- بررسی ویژگی‌های شعر اخوان



## هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با ادبیات حماسی به‌ویژه در شعر نو (علم)
- ۲ آشنایی با برخی از ویژگی‌های برجسته اخلاقی قهرمانان حماسه و نمونه‌سازی آنها در جامعه عصر (علم)
- ۳ تقویت روحیه مبارزه در راه وطن و جنگ با نامردمی‌ها (باور)
- ۴ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

## روش یاددهی و یادگیری

ایفای نقش، الگوی پیش‌سازمان دهنده، مطالعه گروهی و هم‌پاری و...

## رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نوار صوتی، تهیه عکس‌های مربوط به هفت خان/خوان رستم به کمک دانش‌آموزان، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

## منابع تکمیلی

- ۱ آخر شاهنامه. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۸۲). تهران: نشر زمستان.
- ۲ آن‌گاه پس از تندر. منتخب هشت دفتر شعر. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۹۰). تهران: نشر سخن.
- ۳ تحلیل گفتمانی شعر خوان هشتم و آدمک مهدی اخوان ثالث. طاهر جعفری. (۱۳۹۵). تحقیقات جدید در علوم انسانی. سال دوم. شماره چهارم.
- ۴ بررسی شعر خوان هشتم اخوان ثالث از نظر روایت داستانی. داوود اکبری. (۱۳۹۵). کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات.
- ۵ بررسی نموده‌های هنجارگریزی در «خوان هشتم» و راز ماندگاری این شعر. صغری سلمانی نژاد مهرآبادی. (۱۳۹۴). فنون ادبی. سال هفتم. شماره ۲. (پیاپی ۱۳).
- ۶ بررسی عناصر روایت در شعر خوان هشتم و آدمک اخوان ثالث. محمدرضا حاجی آقا بابایی؛ نرگس صالحی. (۱۳۹۷). دوره ۱۰. شماره ۱ و شماره پیاپی ۳۵.
- ۷ خوان هشتم، بررسی شعری از مهدی اخوان ثالث. اسدالله، محمدزاده. (۱۳۸۷). آموزش زبان و

ادبیات فارسی. دوره ۲۱. شماره ۳.

۸ گذر از خوان هشتم. عباس، قنبری عدیوی. (۱۳۸۸). فصل‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال ۴. شماره ۱۴ و ۱۵.

۹ قصه غمگین غربت؛ تأملی بر شعر خوان هشتم و آدمک، سروده مهدی اخوان ثالث. محمدحسن، ملاحاجی‌آقایی. (۱۳۷۶). آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۵.

## تحلیل متن درس

### خوان هشتم<sup>۱</sup>

یادم آمد، هان،<sup>۲</sup>  
 داشتم می‌گفتم: آن شب نیز  
 سورت<sup>۳</sup> سرمای دی بیدادها می‌کرد.  
 و چه سرمایی! چه سرمایی!  
 باذیرف و سوز وحشتناک<sup>۴</sup>  
 لیک، خوش بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی<sup>۵</sup>  
 گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس،  
 قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم<sup>۶</sup>...

۱- مهم‌ترین مضمون اجتماعی شعر این است که همواره در طول تاریخ، در جامعه ناجوانمردی بوده و پهلوانان جوانمرد مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت برگزیدند.

قلمرو زبانی: خوان: مرحله

۲- قلمرو زبانی: هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاه‌اندین / داشتم می‌گفتم: ماضی مستمر

۳- سورت sawrat: شدت اثر، تندی و تیزی / بیداد: ستم / «ها» در بیدادها، نشانه تکرار است یعنی «بسیار بیداد می‌کرد».

قلمرو ادبی: دی: مجاز از زمستان / بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید / مراعات نظیر: باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

۴- قلمرو زبانی: باد برف: کولاک، برف که با باد تند و سرد همراه باشد. واژه‌سازی باد برف و سوز وحشتناک

قلمرو فکری: باد همراه با برف و سوز می‌وزید. اشاره به فضای خفقان جامعه دارد.

۵- قلمرو زبانی: لیک: لیکن حرف ربط است. / خوشبختانه و آخر: قید

قلمرو فکری: لیک، خوشبختانه، آخر (سرانجام) جایی سرپناهی یافتم.

۶- قلمرو ادبی: تشبیه: بیرون (منشبه) + ترس (مشبه‌به) + تیره و سرد (وجه تشبیه) + همچون (ادات تشبیه) / مصراع بعدی قهوه‌خانه (منشبه) + شرم (منشبه

به) + گرم و روشن (وجه تشبیه) + همچون (ادات تشبیه).

گرم و شرم: جناس / شرم گرم و روشن: حسن آمیزی / تیره و روشن، سرد و گرم: تضاد / دو واژه سرد و گرم، ایهام نیز می‌تواند داشته باشد: سرد: ۱- مقابل

گرم ۲- صمیمی نبود / گرم: ۱- مقابل سرد ۲- بامهر و صمیمی بود.

تصویر سازی شاعر در به‌کارگیری واژگان و آرایه تشبیه در آغاز، زمینه داستانی خاصی را ایجاد می‌کند که از نظر ادبی، قدمای علم بدیع به آن براعت

استهلال می‌گفتند.

همگنان را خون گرمی بود.<sup>۱</sup>  
 قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین بیغام<sup>۲</sup>  
 راستی، کانون گرمی<sup>۳</sup> بود...  
 مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،<sup>۴</sup>  
 آن سکوتش ساکت و گیرا،<sup>۵</sup>  
 و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم،...<sup>۶</sup>  
 راه می‌رفت و سخن می‌گفت.  
 چوب دستی منتشا مانند در دستش،<sup>۷</sup>  
 مست شور و گرم گفتن بود.<sup>۸</sup>  
 صحنه میدانک خود را  
 تند و گاه آرام می‌پیمود.<sup>۹</sup>  
 همگنان خاموش،  
 گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید،  
 پای تا سر گوش:<sup>۱۰</sup>

۱- قلمرو زبانی: همگنان: ج همگن. همگی، (این کلمه به صورت مفرد در زبان فارسی دیده نشده است.) / «را»: حرف اضافه به معنی «در» (در همه، خون گرمی بود).

قلمرو ادبی: خون گرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن

۲- قلمرو ادبی و زبانی: آتشین بیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام / ترکیب وصفی مقلوب

۳- قلمرو زبانی: راستی: به راستی، نقش قید تأکیدی دارد. / کانون: جمع، محفل، انجمن

قلمرو ادبی: گرم: ایهام دارد: ۱- مهربانی و صمیمیت ۲- گرم در برابر هوای سرد / کانون نیز می‌تواند ایهام داشته باشد: ۱- محفل ۲- آشنان

۴- قلمرو زبانی و ادبی: نقال: نقل و داستان‌گو / صدای گرم و نای گرم: حس آمیزی / نای: گلو / مجاز از صدا

۵- سکوت و ساکت: اشتقاق

قلمرو فکری: سکوت نقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می‌داشت.

۶- قلمرو ادبی: دم: نفس مجازاً حرف و حدیث / دمش...: تشبیه: دم (مشبه) + حدیث آشنا (مشبه‌به) + گرم (وجه شبه) + چونان (ادات)

قلمرو فکری: حدیث آشنا: منظور داستان مرگ رستم

۷- قلمرو زبانی: منتشا: مأخوذ از نام شهر منتشا. عصبانی مخصوص از چوب ستبر و گرده‌دار که درویشان و قلندران با خود دارند.

قلمرو ادبی: چوب دستی منتشا مانند: تشبیه، مشبه: چوب دستی / مشبه‌به: منتشا / ادات تشبیه: مانند

۸- قلمرو زبانی: شور: شورآفرینی، شور و حرارت سخن

قلمرو ادبی: مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می‌گفت.

۹- قلمرو زبانی: «ک» در میدان: کاف تصغیر (میدان کوچک) / تند و گاه آرام: قید.

۱۰- قلمرو ادبی: گرد بر گردش...: تشبیه (تشبیه مرکب) همگنان گرد بر گردش (مشبه) + صدف بر گرد مروارید (مشبه‌به) + خاموش و پای تا سر

گوش (وجه شبه) + به کردار (ادات) / مراعات نظیر: صدف و مروارید / پا، سر و گوش / پا تا سر گوش: مجازاً کل وجود و کنایه از دقت بسیار / واج‌آرایی

صامت‌های «گ، د، ر»

قلمرو فکری: همان‌گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه‌خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او

گوش فرا می‌دادند.

«هفت خوان را زادسرو مرو...»  
 یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد<sup>۱</sup>  
 آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛  
 خوان هشتم را  
 من روایت می‌کنم اکنون،  
 من که نامم «ماث»<sup>۲</sup>...  
 همچنان می‌رفت و می‌آمد  
 همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد...  
 «قصه است این، قصه، آری قصه درد است»<sup>۳</sup>  
 شعر نیست،<sup>۴</sup>  
 این عیار مهر و کین مرد و نامرد است<sup>۵</sup>  
 بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست<sup>۶</sup>  
 هیچ – همچون بوج – عالی نیست<sup>۷</sup>

۱- قلمرو زبانی: هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کی‌کاووس و همراهانش از آن مراحل گذشت و سرانجام در آخرین مرحله با کشتن دیو سپید و شکستن طلسم افراسیاب آنها را نجات داد. (در درس دماوندیه نام هفت خوان رستم آمده است.)

قلمرو زبانی: زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی، مؤلف کتاب «اخبار رستم» / ماخ سالار: مرزبانی در شهر هرات به نام «ماخ»، راوی هفت‌خوان رستم قلمرو زبانی: گرامی مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد گرامی)، هریوه: صفت نسبی، منسوب به هرات، هراتی، اهل هرات/ پاک آیین: کسی که روش و سیرتی پاک و بی‌آلایش دارد.

۲- قلمرو زبانی: ماث: علائم اختصاری «م در مهدی - ا در اخوان - ث در نالت»

۳- قلمرو زبانی: قصه است این: این، قصه است: جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو فکری: درست است که این قصه است اما قصه درد است [و نمی‌توان از آن گذشت]. منظور از قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی اند. بیان قصه حماسی که به موضوعی نمادین تبدیل شده است و رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام و ارزش نیستند و با خدعه از میان رفته‌اند.

قلمرو ادبی: می‌رفت و می‌آمد: تضاد/ واژه‌آرایی واژه قصه و واج‌آرایی صامت «س»

۴- قلمرو فکری: قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود. یادآور این بیت از نظامی است:

در شعر مبیح و در فن او چون اکذب اوست احسنی او

۵- قلمرو زبانی: عیار: ابزار سنجش، سنگ محک.

قلمرو ادبی: مهر و کین، مرد و نامرد: تضاد/ مهر و کین مرد و نامرد: لف و نشر مرتب (مهر مرد و کینه نامرد)

قلمرو فکری: این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکننده خیانت نامردان است.

۶- قلمرو فکری: شعر محض: شعری که تنها برای زیبایی سروده شود. شاعر می‌گوید: شعر من شعری بی‌عیار و خالی از معنا و ژرفا و تنها برای آرایش و هنری ساختن نیست بلکه هدفمند و با محتوا و دارای تعهد اجتماعی است.

۷- قلمرو فکری: هیچ همچون بوج...: شعری که هیچ باشد مانند بوج خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

قلمرو ادبی: هیچ، همچون بوج: تشبیه، وجه شبه آن: «عالی نیست»/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ح/ج»/ عالی و خالی: جناس ناهمسان اختلافی

این گلیم تیره‌بختی هاست<sup>۱</sup>  
 خیسِ خون داغ سهراب و سیاوش‌ها،<sup>۲</sup>  
 روکش تابوت تختی هاست...<sup>۳</sup>  
 اندکی استاد و خامش ماند...  
 پس هماوای خروش خشم،  
 با صدایی مرتعش، لحنی رَجَزمانند و درد آلود،<sup>۴</sup>  
 خواند : / «آه» / دیگر اکنون آن، عمادِ تکیه و امیدِ ایرانشهر،<sup>۵</sup>  
 شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول،<sup>۶</sup>  
 پور زال زر، جهان پهلَوُ<sup>۷</sup>  
 آن خداوند و سوار رخس بی مانند...  
 آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -  
 گم نمی شد از لبش لبخند،<sup>۸</sup>  
 خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

۱- قلمرو زبانی : مرجع «این»، «قصه» است؛ یعنی این قصه، قصهٔ تیره‌بختی هاست.

قلمرو ادبی : گلیم تیره‌بختی : اصطلاحی است برگرفته از مثل معروفی که به صورت‌های گوناگون تجلی یافته از جمله این بیت از حافظ :

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد  
 گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

۲- قلمرو زبانی : خون داغ : خونی که هنوز هم گرم و تازه است. / «ها» در «سیاوش‌ها»، نشانهٔ جمع نیست و نشانهٔ مانند است؛ یعنی مانند سیاوش و سهراب / نهاد این جمله را نیز می‌توان هم «قصه» گرفت و هم «گلیم».

قلمرو ادبی : تلمیح به داستان سیاوش و سهراب/ داغ ایهام دارد : ۱- درد و غصهٔ ۲- خون داغ و گرم / خیس خون بودن : کنایه از تازه و داغ بودن قلمرو فکری : این شعر من، بیانگر ناملردی‌های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانةٔ پهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسهٔ ملی است.

۳- قلمرو ادبی : تشبیه : مشبه : این قصه / مشبه‌به : روکش تابوت/ تلمیحی دارد به زندگی جهان پهلوان، غلامرضا تختی / با توجه به قرینهٔ «تیره‌بختی»، سهراب و سیاوش و تختی را باید نماد مردانی دانست که به ناروایی و ناجوانمردی کشته شده‌اند که نشانه‌ای از تیره‌بختی تاریخ این سرزمین است. شاعر با اشاره به زندگی این پهلوانان، زمینه را برای بیان تراژدی رستم فراهم می‌کند که وی نیز چون آنها به ناجوانمردی، به دست برادر خود کشته می‌شود.

۴- قلمرو زبانی : استاد : مخفف ایستاد/ مرتعش : لرزان. / رَجَز : شعر یا سخنی است که به هنگام نبرد در مقام فخر فروشی و ضعیف کردن روحیهٔ دشمن، ایراد می‌شود. / لحن رَجَز مانند : لحن دشمن کوب و باشکوه/ درد آلود : صفت مفعولی مرخم (درد آلوده)

۵- قلمرو زبانی : عماد : ستون، تکیه‌گاه / ایرانشهر : شهر (کشور) ایران

۶- قلمرو زبانی : نورد : نبرد / هول : ترس و وحشت، هولناک / شیرمرد : منظور رستم

۷- قلمرو زبانی : پور : پسر، فرزند / زال زر : زال، پدر رستم و فرزند نیم (نریمان) زال را از آنجا که تمام موی تن وی سپید بود، زال زر گفته‌اند. / جهان پهلَوُ : جهان پهلوان، پهلوان جهان / خداوند : دارنده، صاحب و مالک / رخس : نام اسب رستم که رنگش پور (سرخ یا سرخ مایل به قهوه‌ای) بود. / در عبارت «آن سوار رخس بی‌مانده» وابستهٔ وابسته داریم. سوار= هسته/ رخس= وابسته، مضاف‌الیه/ بی‌مانده= وابستهٔ وابسته، صفت مضاف‌الیه

۸- قلمرو ادبی : چون کلید گنج مروارید : تشبیه لبخند به کلید و دندان به مروارید/ لبخند از لبش گم نمی‌شد : کنایه از اینکه همیشه خندان بود. / مروارید : استعاره از دندان / گنج : استعاره از دهان / مراعات نظیر : گنج و مروارید/ لب و لبخند

قلمرو فکری : هرگز لبخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی‌شد، (همچنان که با کلید در گنجینهٔ مروارید باز می‌شود و مرواریدها نمایان می‌گردند، دهان رستم نیز چون گنجینه‌ای است که با لبخند زدن وی باز می‌شود و دندان‌هایش که چون مرواریدند، آشکار می‌گردند).

خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند<sup>۱</sup>  
 آری اکنون شیر ایران شهر  
 تهمتن گُرد سجستانی<sup>۲</sup>  
 کوه کوهان، مردِ مردستان<sup>۳</sup>  
 رستمِ دستان<sup>۴</sup>  
 در تگِ تاریکِ ژرفِ چاه پهناور،<sup>۵</sup>  
 کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر،<sup>۶</sup>  
 چاه غدرِ ناجوانمردان<sup>۷</sup> / چاه پستان، چاه بی‌دردان،  
 چاه چوان ژرفی و بهناش، بی‌شرمیش ناباور<sup>۸</sup>  
 و غم انگیز و شگفت آور.<sup>۹</sup>  
 آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند،  
 در بنِ این چاهِ آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود<sup>۱۰</sup>  
 پهلوان هفت خوان، اکنون  
 طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود.<sup>۱۱</sup>

۱- قلمرو زبانی: خواه: حرف ربط مزدوج / را: فکٔ اضافه (بیمانِ مهر) متضاد واژه‌های صلح و جنگ در اشعار زیر آورده شده است: (الف) شوق رقابتی است/ در بین واژه‌ها/ و عبارت‌ها/ و هر کدام می‌خواهند/ معنای صلح را/ مرادف اول باشند. صفارزاده

– خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

(ب) با اهل فنا دارد هر کس سر بیکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد بیدل  
 قلمرو فکری: خواه روز صلح که برای مهر بیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سوگند خورده.

قلمرو ادبی: تضاد: صلح و جنگ / مهر و کین

۲- قلمرو زبانی: تهمتن: تهم (نیرومند، توهمند)+ تن، نیرومند، قوی اندام. لقب رستم/ گُرد: یل، پهلوان، دلیر/ سجستانی: سیستانی

۳- قلمرو زبانی: کوه کوهان: استوارترین کوه‌ها/ مرد مردستان: جوانمردترین مرد سرزمین جوانمردان/ شاعر واژه‌سازی می‌کند.

قلمرو ادبی: شیر و کوه کوهان: استعاره از رستم

۴- قلمرو زبانی: رستم دستان: رستم، پسر زال دستان. دستان، لقب زال است.

۵- قلمرو زبانی: تگ: نه، زیر/ ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است: در تگ چاه ژرف پهناور، آوردن دو صفت برای چاه. ترکیب وصفی مقلوب/ قلمرو ادبی: کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر می‌تواند لَف و نشر مرتب داشته باشد.

۶- قلمرو زبانی: کشته: کاشته

قلمرو فکری: شغاد بر کف و دیواره‌های چاهی که در راه رستم کنده بود، نیزه و خنجر کاشته بود.

۷- قلمرو زبانی: غدر: خیانت، بی‌وفایی، فریب

۸- قلمرو ادبی: تشبیه: می‌توان گفت: بی‌شرمی چاه چوان ژرفی‌اش ناباور بود.

قلمرو فکری: چاهی که بی‌شرمی آن، مانند عمق و بهناش، باور نکردنی بود.

۹- قلمرو زبانی: سنان: سزیزه. ح آسینه

قلمرو فکری: اکنون، رستم با رخس غیرتمند خود، در بن چاهی که آب آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود. خواش این مصراع بدین گونه مناسب تر است: در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود.

۱۰- قلمرو ادبی: طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن/ مراعات نظیر: دام و طعمه/ شمشیر و سنان/ چاه و آب/ جناس ناهمسان

اختلافی: هفت و هشت / اضافهٔ استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم

قلمرو فکری: خوان هشتم: منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می‌شود (چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است.

و می‌اندیشید  
 که نباستی بگوید هیچ<sup>۱</sup>  
 بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر<sup>۲</sup>  
 چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ...  
 بعد چندی که گشودش چشم  
 رخس خود را دید / بس که خویش رفته بود از تن،  
 بس که زهر زخم‌ها کاریش<sup>۳</sup>  
 گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خواید<sup>۴</sup>  
 او / از تن خود - بس بتر<sup>۵</sup> از رخس -  
 بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش...<sup>۶</sup>  
 رخس را می‌دید و می‌پایید / رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا<sup>۷</sup>  
 رخس رخسند<sup>۸</sup>  
 با هزاران یادهای روشن و زنده...<sup>۹</sup>

۱- قلمرو زبانی: هیچ: ضمیر مبهم

۲- قلمرو زبانی: تزویر: نیرنگ، منافقی و دورویی، فریب کاری / این تزویر بی‌شرمانه و پست است. جمله سه جزئی دارای مسند قلمرو فکری: رستم چون در جاه افتاد [و فهمید که به نیرنگ در جاه افتاده است] با خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این نیرنگ، کاری بس پست و بی‌شرمانه است: [پس پاسخ این نیرنگ برادر را باید به گونه‌ای دیگر دهد.] ارتباط معنایی با بیت‌های زیر:

شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر / مولوی  
 سوز دل یعقوب ستم‌دیده ز من پرس / کاندوه دل سوختگان سوخته داند / سعدی

۳- قلمرو زبانی: جهش ضمیر: گشودش چشم. چشمش را گشود. / کاری: عمیق، مؤثر / بس که زهر زخم‌ها کاری بود. «ضمیر متصل «ش» در «کارش» متعلق به «زخم‌ها» است؛ یعنی زخم‌هایش، جهش ضمیر دارد.

قلمرو فکری: صدای شیهه زخم دگر نمی‌آید / کجاست رستم دستان که زخم‌ها کاریست / نصرالله مردانی

۴- قلمرو ادبی: حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی / داشت می‌خواید: کنایه از مردن

۵- قلمرو زبانی: بتر: بدتر. فرایند واجی ادغام. در شعر به ضرورت وزن «بتر» خوانده می‌شود.

۶- قلمرو فکری: توجهی به خودش نمی‌کرد.

۷- قلمرو زبانی: طاق: تک، یکتا و بی‌مانند. مقابل جفت / تا: مترادف طاق، یکی

قلمرو ادبی: واج‌آرایی (تکرار صامت «ط=ت») در واج‌آرایی چون ارزش موسیقایی واج مطرح است و از آنجا که برخی حروف مانند «ت، ط» در زبان فارسی، مخرج مشترک دارند و یکسان تلفظ می‌شوند، یکی حساب می‌شوند. / متناقض‌نما: تایی بی‌همتا

۸- قلمرو زبانی: رخسند: درخسند در کار و یاری رستم. (توجه داشته باشید که رنگ اسب، مورد نظر نیست و آن گونه که پیش از این نیز آوردیم

رنگ اسب او بور بوده است نه سفید.)

۹- قلمرو ادبی: یاد روشن و زنده: حس‌آمیزی (توجه داشته باشید که درآمیزی حس‌های انتزاعی نیز، حس‌آمیزی است؛ مانند خیال شیرین)

یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی

گفت در دل : «رخش! طفلک رخش!»<sup>۱</sup>  
 آه! / این نخستین بار شاید بود  
 کان کلید گنج مروارید او گم شد<sup>۲</sup>  
 ناگهان انگار / بر لب آن چاه...  
 سایه‌ای را دید  
 او شغاد آن نابردار بود<sup>۳</sup>  
 که درون چه نگه می کرد و می خندید  
 و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاه‌سار گوش می پیچید<sup>۴</sup>...  
 باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای! / دید،  
 رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند،<sup>۵</sup>  
 با هزارش یاد بود خوب خوابیده است  
 آن چنان که راستی گویی<sup>۶</sup>  
 آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می دیده است...  
 بعد از آن تا مدتی تا دیر،  
 یال و رویش را  
 هی نوازش کرد و هی بویید و بوسید  
 رو به یال و چشم او مالید...<sup>۷</sup>

۱- قلمرو زبانی : «ک» در «طفلک» کاف تحبیب (دوست داشتن و مهربانی)

۲- قلمرو زبانی : آه : شبه‌جمله

قلمرو ادبی : کلید گنج مروارید : استعاره از لیخند (پیش از این نیز آورده بود و به مناسبت تکرار کرده است.)

قلمرو فکری : رستم همیشه لیخند به لب داشت و این نخستین بار بود که دیگر نمی توانست لیخند بزند.

۳- قلمرو ادبی : نابردار : ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد

۴- قلمرو ادبی : چاه‌سار گوش : اضافه تشبیهی (گوش مانند چاه). گوش = مشبه / سار : ادات / چاه : مشبه به / وجه شبه = می پیچید / مراعات نظیر :

صدا، گوش و می پیچید

۵- قلمرو زبانی : وای : شبه جمله در معنای افسوس

قلمرو ادبی : چشم : مجاز از نگاه

۶- قلمرو زبانی : سه ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : تشخیص : رخس غیرتمند

۷- قلمرو زبانی : جهش ضمیر : هزارش یاد بود خوب : هزار یاد بود خویش / راستی : به راستی : قید

قلمرو ادبی : کنایه : خوابیده است : مردن



مرد نفال از صدایش ضجه می‌بارید<sup>۱</sup>  
 و نگاهش مثل خنجر بود :<sup>۲</sup>  
 «و نشست آرام، یال رخس در دستش،  
 باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم :...<sup>۳</sup>  
 جنگ بود این یا شکار؟ آیا<sup>۴</sup>  
 میزبانی بود یا تزویر؟»  
 قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست  
 که شغاد نابردار را بدوزد - هم چنان که دوخت -  
 با کمان و تیر  
 بر درختی که به زیرش ایستاده بود  
 و بر آن بر تکیه داده بود  
 و درون چه نگه می‌کرد<sup>۵</sup>  
 قصه می‌گوید  
 این برایش سخت آسان بود و ساده بود  
 آن چنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست،  
 کان کمند شصت خم خویش بگشاید<sup>۶</sup>  
 و بیندازد به بالا بر درختی، گیره‌ای، سنگی  
 و فراز آید

- ۱- قلمرو زبانی : تا : حرف اضافه / ضجه : ناله و فریاد  
 قلمرو ادبی : نابردار ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد / ضجه می‌بارید : استعاره (ضجه به باران مانند شده که می‌بارید) و کنایه از بسیار  
 اندوهناک بود. / جناس ناهمسان اختلافی : بویید و بوسید / مراعات نظیر : رو و چشم  
 ۲- قلمرو ادبی : نگاهش مثل خنجر بود : تشبیه  
 ۳- قلمرو فکری : آخرین اندیشه‌ها : منظور آن یادبود و خاطراتی که با رخس داشته است.  
 ۴- قلمرو فکری : آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار! بلکه تزویر بود. / میزبانی : اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی‌اش، شغاد،  
 رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با نیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت.  
 ۵- قلمرو زبانی : بر آن بر : دو حرف اضافه برای یک متمم از ویژگی‌های سبکی شاهنامه است. / سخت آسان : وابسته و وابسته، قید صفت / فراز آید :  
 مضارع التزامی  
 قلمرو ادبی : تشخیص : قصه می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست : یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است .  
 قلمرو فکری : داستان بدین گونه است که رستم با تیری که به سوی شغاد پرتاب می‌کند تیر از درخت عبور می‌کند و شغاد را که درخت بالای چاه را  
 برای خود حفاظ ساخته بود، به آن می‌دوزد. (به کنایه کشت.)  
 ۶- قلمرو زبانی : کمند شصت خم : کنایه از بلند بودن کمند

ور بیرسی راست، گویم راست  
 قصه بی شک راست می گوید،  
 می توانست او، اگر می خواست.  
 لیک...

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

## آگاهی‌های فرامتنی

«یکی از موفق‌ترین رهروان شعر نیمایی، مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. اخوان با نشر مجموعه «زمستان» در سال ۱۳۳۵ نشان داد که در شعر حماسی و اجتماعی به شکل تازه‌ای از بیان دست یافته است. «خوان هشتم» از مجموعه «در حیاط کوچک پاییز، در زندان» انتخاب شده است. او در این شعر با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی‌های سبک خراسانی، پایان غم‌انگیز کشته شدن رستم و رخس را به دست شغاد - برادر ناتنی رستم - از زبان نَقال باز می‌گوید. رستم پهلوان حماسی شاهنامه، سرفراز و پیروز از هفت خوان گذشته، اینک در بُن چاه نیرنگ و غدر نابردار افتاده است و...» (زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۱: ۱۰۷)

برخی از ویژگی‌های شعر اخوان عبارت‌اند از:

الف) واژه‌سازی و ترکیبات خوش‌آهنگ: عرصهٔ ناوردهای هول، کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان

ب) کاربرد کلمات کهن یا آرکائیسیم و ساختارهای نحوی کهن: تاریک ژرف چاه پهناور، می‌دیده است، آتشین پیغام، هریوهٔ پاک آیین، بر آن بر و...

استفاده از تکنیک روایت در جایگاه اصلی‌ترین شگرد هنری شاعر برای تصویرسازی است. خوان هشتم بیان خاطره‌ای است از راوی در یک شب سرد زمستانی. حکایت مرد نَقالی که از ناجوانمردی و غدر سخن می‌گوید و در نقل حکایتش با زبان بسیار تلخی از اوضاع زمان خود انتقاد می‌کند. راوی داستان خود در این تصویرسازی روایت مشارکت دارد و در حقیقت راوی درون داستانی است. مرد نَقال هم در نقش راوی درون داستانی است و هم برون داستانی. وقتی خود در صحنهٔ داستان حضور دارد و بخشی از داستان را روایت می‌کند راوی درون داستانی است اما هنگامی که شاعر خود را در آن می‌بیند و جایی کاملاً آشکار می‌کند که نامش «مات» است و در قالب مرد نَقال اندیشه‌های خود را بیان می‌کند، راوی برون داستانی است.

زمان و مکان روایت در این داستان محدود است؛ فضای قهوه‌خانه و زمان تقویمی که اشاره به مرگ تختی دارد از طریق الفاظ و عبارات به خوبی برای مخاطب قابل درک است.

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم، / آن سکوتش ساکت و گیرا، / و دَمش، چونان حدیث آشنایش گرم، ... اگرچه زمان روایت در برخی از صحنه‌ها مانند مرگ رستم یا مرگ رخس طولانی است اما با توجه به نوع نگاه شاعر در داستان متغیر است.

شاعر در این شعر گاهی با تک‌گویی‌های درونی (حدیث رستم با خود در زمان حال) و گاه با روایت دانای کل (روایت در گذشته) به بیان درد و رنج‌های مردم زمانه خود می‌پردازد و آن چنان با صلابت این ذهنیت خود را روایت می‌کند که امکان شنیدن صدای مخالف از سوی مخاطب فراهم نمی‌شود.

## شعر خوانی

### ای میهن

|  |   |
|--|---|
| تندیده نام تو در تار و پودم، میهن ای میهن    | بود لبریز از عشقت، وجودم میهن ای میهن <sup>۱</sup>      |
| تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی       | فدای نام تو، بود و نبودم میهن ای میهن <sup>۲</sup>      |
| به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم | به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن <sup>۳</sup> |
| اگر مستم اگر هوشیار اگر خوابم اگر بیدار      | به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن <sup>۴</sup>       |
| به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید          | من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن <sup>۵</sup>    |

ابوالقاسم لاهوتی

۱- قلمرو زبانی: تندیده: بافته

قلمرو ادبی: میهن: تکرار (واژه آرای)

قلمرو فکری: ای میهن، نام تو در تار و پودم تندیده و وجودم لبریز از عشق توست.

۲- قلمرو ادبی: بود و نبود: تضاد و مجاز از همه

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بهبودی رهایی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد.

۳- قلمرو ادبی: مجلس و زندان، شادی و ماتم: تضاد و مجاز از همه حال

۴- قلمرو ادبی: تضاد: مست و هشیار - خواب و بیدار

۵- قلمرو ادبی: دشت دل: اضافه تشبیهی/ گل رو: اضافه تشبیهی/ زیبا زمین: استعاره از وطن، ایران

قلمرو فکری: ای میهن، در دل من تنها زیبایی تو جای گرفته است.